

## تأثیر اجتماعی و اقتصادی بیماری وبا

### در دوره قاجار

بیماری وبا را «مرض موت<sup>۱</sup>» و یا «مرگامرگی<sup>۲</sup>» نامیده‌اند. وبا از خصوصیات سرزمین‌های عقب افتاده و از عوامل عقب ماندگی است. از جهتی زاده فقر است و از جهتی مرجد فقر، قحطی می آورد و به دنبال قحطی می آید. معمولاً دامنگیر مردمی است که از وسایل مقدماتی بهداشت و تأمین اجتماعی برخوردار نیستند و در بروز بلا محکوم به توقف‌اند و محروم از فرار. از نظر اقتصادی و باعاملی است عمده در کاهش میزان جمعیت فعال و کاهش میزان تولید. از نظر سیاسی تأثیر آن در تغییر مسیر تاریخ انکار ناپذیر است. ویلیام مکنیل در کتابی که اخیراً تحت عنوان «وباها و مردم» منتشر ساخته، می گوید: تاریخ سیاسی هر مملکت، پیروزی‌ها و شکست‌هایش با سطح زندگی و تندرستی مردمان آن مملکت تناسب مستقیم دارد و مورخین از درک این رابطه غافل مانده‌اند<sup>۳</sup>. این گفته درباره جامعه گذشته ایران صدق می کند. و با از امراض بومی ایران بود و چنانکه توضیح خواهیم داد، تقریباً همه ساله یا دو سال یکبار شیوع می یافت و رشته زندگی و فعالیت اجتماعی را تا اندازه‌ای فلج می ساخت.

با اختصار بگوئیم اروپائیان این بیماری را در مشرق زمین نخستین بار در ۱۲۳۲/۱۸۱۷ قمری از طریق هند شناختند و آن را بانام «کولرا<sup>۴</sup>» یا وبای هندی

و یا وبای آسیائی خواندند . هر چند از تحقیقات بعدی دریافتند که همین بیماری شصت بار بین سالهای ۱۴۳۸ و ۱۸۱۷ شرق و غرب را فرا گرفته بود. این نکته معنی داری است که علت توجه انگلیس ها به وبای هند بر اثر لطمه شدیدی بود که به مال التجاره و کشتی های نظامی انگلیس در هند وارد آمد و اقتصاد غربیان را به خطر انداخت. همین وبای هندی بود که در تابستان ۱۲۳۶ پس اینکه کلکنه و بمبئی و دهلی را فراگرفت، از راه مسقط به خلیج فارس رسید.

از آنجا که این ناخوشی تقریباً به همین صورت در سالهای بعد در ایران بروز کرد، لازم است به مأخذ رسالات و شهادت نامه های همزمان، علائم کلی آن را به اختصار بیاوریم: اولین نشانه احساس سرگیجه و پیچیدن صدای زنگ در گوش همراه اضطراب شدید است. سپس عارضه اسهال یا تهوع یا هر دو شروع می شود. گوئی روده ها در يك لحظه و یکباره خالی می شوند. اگر شخص در طی روز مبتلا شود اولین احساس او وحشت از حالتی است که به او روی آورده. در بسیاری از نوشته ها همین ترس را عامل اصلی مرگ دانسته اند. اگر علائم بیماری در شب بروز کند، بیمار مضطربانه و شگفت زده بیدار می شود. سوزشی در انتهای معده و سنگینی در کمر احساس می کند، دست و پایش تیر می کشند، عرق چسبناکی بدنش را می پوشاند، ضربان نبض احساس نمی شود، گاهی سردرد نیز همراه است. اگر در این مرحله بیمار تکان بخورد یا از جای برخیزد، اسهال و استفراغ در چند لحظه عارض می گردد. این مرحله از نیم ساعت تا يك ساعت طول می کشد. بعد مرحله انقباض عضلانی همراه با درد شدید خاصه در فوک انگشتان دست و پا می باشد. اگر بیمار از این حالت برخاست که خود بستگی به قدرت جسمانی او دارد، شفایافته است، ورنه به آخرین مرحله بیماری که بیهوشی های متوالی است می رسد. نگاه او بی حرکت است، قوای ذهنی او هنوز فعال است، رنگ چهره به کبودی می گراید، تنفس سنگین و کلام نامفهوم می شود، نبض آهسته تر و نامحسوس تر می گردد. و از این مرحله تا مرگ، یعنی از آغاز تا پایان بیماری چند ساعتی بیش فاصله نیست.

گسترش وبای بزرگ ۱۲۳۶ در ایران بی سابقه بود. در خلیج فارس روزی ۱۵۰۰ نفر را می کشت و چون بناچار اجساد را به دریا می ریختند، بیماری شدت کرده، در بحرین ۴۰۰۰ نفر یعنی دوسوم جمعیت را گرفت<sup>۶</sup>. از راه بوشهر به دالکی رسید و از دالکی به شیراز. از جمعیت ۴۰۰۰۰ نفری شیراز، روز اول ۸۰ نفر، روز دوم ۲۰۰ نفر، دو هفته اول ۵۶۰۰ نفر، و در چهار هفته آخرین دوسوم اهالی را نابود کرد<sup>۷</sup>. حاج زین العابدین شیروانی هم که از آن ولایت می گذشت نقل می کند: شیرازیان کفاره گناهان خود را می دادند و «باری تعالی بلای وبای بر آنها گماشت و در مدت قلیلی جمع کثیری طریق عدم پیش گرفتند<sup>۸</sup>». این وبا از شیراز به مرکز ایـراف رسید، در سراسر مملکت «از صد هزار تن افزون بکشت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهده نکرده بودند<sup>۹</sup>».

همین وبا که در ایران آنچنان کشتار کرد، به روسیه راه یافت، و از روسیه به سایر کشورهای اروپائی سرایت نمود. در انگلیس به سبب پیشگیری مبـزان تلفات به نسبت چنداف نبود. به مثل در گلاسکو از ۲۰۰۰۰۰ نفر جمعیت آن ۶۲۰۰ نفر مردند. باقی شفا یافتند. اولیای دولت انگلیس به این نکته مهم توجه کردند که وبای با فقر و تغذیه بد رابطه مستقیم دارد، زیرا از محله های فقیر گلاسکو که ۸۰۰ نفر دچار شده بودند، ۳۵۰ نفر از میان رفتند. پس به تحقیق در وضع خانوادگی، مالی و تغذیه بیماران بر آمدند و گزارش احوال اولین قربانی وبای که دختری ۱۲ ساله بود در روزنامه ها منتشر گردید<sup>۱۰</sup>.

اما در ایران در همان سال باردیگر نوشته اند: «مردم شیراز به مرض موت گرفتار شده و قریب ۲۰۰۰۰ کس به وادی خاموشان رفتند<sup>۱۱</sup>».

در ۱۲۳۷ طاعون آمد که اول بهار آغاز شد و در کردستان و مازندران و گیلان کشتار عظیمی داشت. در اردلان «زیاده از ۸۰۰۰ نفر» را کشت<sup>۱۲</sup>. در رشت

که به اعتقاد حاجزین العابدین، چون «مردمش عموماً شررا انگیز و فتنه طلب» بودند، طاعون افتاد «بموجب حساب بعضی مردمان، درست ۶۰۰۰ نفر به دیار عدم رفتند». فریزر که در آن سالها از صفحات شمال می گذشت، در سفرنامه دیگری می نویسد: در آمل که شهری پر جمعیت بود، دیگر کسی نمانده بود و دربار فروش «از هر کس سراغ می گرفتم می گفتند از ناخوشی مرد<sup>۱۳</sup>».

راجع به بروز طاعون یادداشت تاریخی مهمی که در دست است نقل می شود: «در سنه ۱۲۴۷ در اکثر بلاد ایران و روم ناخوشی طاعون بهم رسید. در استرآباد ده دوازده هزار خلق تلف شدند، در مازندران قریب دویست هزار خلق تلف شدند، رشت و گیلان بالمره خراب شد، دویست هزار خلق تلف شدند. در تهران ده دوازده هزار خلق تلف شده اند، در هزار جریب بسیار تلف شدند، در چهار ده صد و پنجاه نفر تلف شده اند، در توبه هم صد و پنجاه نفر تلف شده اند. تمامی مردم فرار کرده اند، در صحراها منزل کرده اند. در کرمانشاهان حساب ندارد که چقدر تلف شده اند، دویست سیصد هزار نفر تلف شده اند. در بغداد، کربلا، نجف، کاظمین دویست هزار متجاوز تلف شده اند. بغداد بالمره خراب شد. در تبریز محال آذربایجان یک سال طول کشید، بسیار تلف شده اند. در دامغان فراری استرآبادی آمده اند. بعضی محلات که مانده اند همان محلات را گرفته است قریب به صد و پنجاه نفر تلف شده اند. در بسطام هم صد و پنجاه نفر تلف شده اند بسبب قرابت استرآبادی. سمنان را نگرفته است. کلاته را هم نگرفته است. محال فارس را خراب کرد. علاجی به غیر از فرار و تفرقه شدن ندارد. تفرقه شدن و فرار کردن تفاوت کلی دارد. در عهد سلطنت فحتعلی شاه قاجار بوده است، شش ماه طول کشیده است. فی سنه ۱۲۴۷»<sup>۱۴</sup>.

در ۱۲۵۰ باز وبا آمد<sup>۱۵</sup>. به همین سال طاعون هم به کردستان زد<sup>۱۶</sup>. در ۱۲۵۲ وبای سختی در سراسر ایران شایع شد. در شدت این وبادر شهر ری صدرالشعرا منظومه ای گفته که چند بیت آنرا می آوریم:

آن ری که گفتمی مرگ خیز آمد وبا چون در سنیز  
از وی اجل را در گریز افتان و خیزان دیده ام

گراژدها آهن گهر آید توان در بحر و بر

ایس ازدها را بر اثر بلدان به بلدان دیده ام<sup>۱۷</sup>»

در ۱۲۵۴ «طاعون به مملکت آذربایجان راه یافت و مراغه و اردبیل را فرا

گرفت<sup>۱۸</sup>». و در اصفهان هم که وبا معمولاً دیده نمی شد در آن سال ظهور کرد<sup>۱۹</sup>.

در ۱۲۶۲ در ماه رمضان وبا در «قسلان در پیوست<sup>۲۰</sup>».

در ۱۲۶۳ وبای آذربایجان ۶۰۷۷ نفر را نابود کرد<sup>۲۱</sup>.

در ۱۲۶۴ وبا به آذربایجان بازگشت و ۵۰۰۰ نفر را کشت<sup>۲۲</sup>.

در ۱۲۶۵ طاعون «در بلاد کوهستانی ارومیه شیوع یافت و فقط در یک روز

۴۰۰ نفر از این مرض تلف شدند<sup>۲۳</sup>».

در اواخر ۱۲۶۷ وبای شدید در تهران شایع گشت و تا اوایل ۱۲۶۸ ادامه

داشت<sup>۲۴</sup>.

در ۱۲۶۹ وبا دوباره در تهران عود نمود. «لیکن نسبت به سالهای قبل چندان

شدتی<sup>۲۵</sup> نداشت. در روزهای اول روزانه ۶۰ الی ۷۰ نفر تلف شدند. در شعبان

ماه به روزی ۱۳۰ نفر رسید. همانگاه نوشتند «چونکه ۴۶ روز است این ناخوشی

در طهران است، باید مرافق قاعده ایام سابق در این روزها انشاءالله تمام بشود. در

این ولایت هر وقت بروز کرده است، بیشتر از ۵۰ روز یا ۲ ماه طول نکشیده است<sup>۲۶</sup>».

اما در رمضان هنوز روزانه ۱۵ الی ۱۶ نفر را می کشت. آخر رمضان به روزی

۳۰ نفر رسید<sup>۲۷</sup>. مردم تهران به قم پناه بردند. در این شهر «خانه‌ای که از زوار خالی

باشد بانی نماند» و از شدت جمعیت «روی قبرستان‌ها چادر زدند<sup>۲۸</sup>» و بدین طریق

تهرانی‌ها ناخوشی را با خود به قم و کاشان بردند. در ماه صفر از همین وبادرتبریز

روزی ۵۰ تا ۶۰ نفر مردند<sup>۲۹</sup>. برف و بارانی آمد و ناخوشی تخفیف یافت. <sup>۳۰</sup> در

ربیع الثانی روزی ۲۰ الی ۳۰ نفر تلف شدند. خاصه مرگ و میر در میان قشون

انقاد. از اینرو سربازان ایلاتی را مرخص کردند<sup>۳۱</sup>. این وبا طبق «صورت سیاه

و ثبت کدخدایان» از «نه محله تبریز ۲۰۸۳ نفر» را تلف کرد<sup>۳۲</sup>. و دولت در آن

سال تخفیف مالیاتی نسبتاً مهمی برای ولایت آذربایجان قائل شد<sup>۳۳</sup>.

در صفر ۱۲۷۰ هنوز و بادر آذربایجان بود و روزی ۴۰ تا ۶۰ نفر می‌مردند.<sup>۳۴</sup>  
و تا اواخر ربیع‌الثانی همین سال هنوز ادامه داشت و روزانه ۲۰ تا ۳۰ نفر تلفات  
می‌داد.<sup>۳۵</sup>

در ۱۲۷۳ و بای سخت دیگری به‌همه ولایات ایران افتاد. کنت دو گوینو  
که در این سال در تهران بسر می‌برد، نوشت: «هر کس دوپاداشت و می‌توانست  
فرار نماید، برای حفظ جان خود از پابتخت گریخت. مردم چنان می‌مردند، که  
گوئی برگ از درخت می‌ریزد و با اینکه در تهران آماری برای شمار مردگان  
وجود ندارد، من تصور می‌کنم که بیش از یک سوم سکنه شهر تهران در اثر و با مردند».<sup>۳۶</sup>  
از تهران هم نوشتند: «در شهر ما و شمیران بجز خبر ناخوشی و وحشت خبری  
نیست... از صفحه کنت تا ساحت سوهانک زیاده‌تر از بیست سی هزار نعش  
آورده‌اند».<sup>۳۷</sup> حاکم بروجرد گزارش داد: «از قراریکه از اطراف می‌نویسند و  
مذکور می‌شود، این ناخوشی در همه بلاد ایران بروز یافته».<sup>۳۸</sup> بعد از تهران در  
«خراسان و قم و کاشان شدت کرد».<sup>۳۹</sup> یزد را هم گرفت و در فارس و «قشلاقات فارس  
قریب ۲۰۰۰۰ نفر» را کشت.<sup>۴۰</sup> وضع تبریز چنان بود که «اگر جنگ هم شده بود  
اینگونه ویرانی نمی‌شد».<sup>۴۱</sup>

در ۱۲۷۷ و با به تبریز بازگشت و ۲۴۸۴ نفر را کشت.<sup>۴۲</sup>

در ۱۲۷۹ و با از استرآباد شروع شد.<sup>۴۳</sup>

در ۱۳۸۲ و با تحفه عربستان بود که حاجیان آوردند و در خود مکه ۴۰۰۰۰  
نفر مردند.<sup>۴۴</sup>

در ۱۲۸۳ در ساوجبلاغ پیدا شد و از آنجا به ارومیه و تبریز رفت و در آذربایجان  
«مردمان بی اندازه هلاک نمود».<sup>۴۵</sup>

در ۱۲۸۴ و بای شدید دیگری همه شهرهای ایران را گرفت. در همان سال  
دکتر طولوزان نوشت: چون در ایران «قانونی برای نگاهداشتن شمار مردگان  
نیست معذانی می‌توانیم عده آنها را کماکان معین کنیم. معذای می‌دانم که عده این

مردگان کمتر از یکصد هزار نفر نبوده، پس باید از این چشم‌زخمی که به ایران رسید به توسط تجربه و امتحان نتیجه‌گرفت و باید تفکر نمود که آیا ممکن بود منبع این وبا را از ایران بیرون کنند.<sup>۴۶</sup>

در ۱۲۸۶ و بای خفیفی در قم و کاشان بروز نمود. مسافرانی که از این دو شهر به اصفهان آمدند «بعضی حین ورود و برخی بعد مبتلا به مرض و باشندند».<sup>۴۷</sup> و اصفهانیان راهم مبتلا کردند. این و بادر بوشهر «اشتداد داشت» و «خلق کثیری بعضی به احضار حاکم بلد، بعضی به رسم فرار از مرض مزبور، و بعضی به رسم زیارت عتبات عالیات، از کازرون و خشت و دشتستان که در این تاریخ در اماکن مزبوره مرض و با کمال اشتداد را داشته، یک مرتبه داخل بوشهر شدند... بعضی یک روز بعد از ورود به بوشهر به مرض مزبور مبتلا شده و ده الی بیست و چهار ساعت بیشتر مرض مهلت نداده در گذشتند... زوار که از شیراز و کازرون وارد بوشهر» شدند «نعش بسیار همراه» داشتند که از وبا مرده بودند.<sup>۴۸</sup>

در ۱۲۸۷ و با همراه قحطی آمد. در این باره تجار نیز ضمن گزارش‌های گوناگون خود، در تشریح وضع اقتصادی و داد و ستد اطلاعات سودمندی در خصوص قحطی و وبا آورده‌اند که ما در صفحات بعد به تفصیل شرح آن را خواهیم داد\* از وضع تهران در این سال، حاج محمد حسن امین الضرب نوشت: «روزی ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر» مردند.<sup>۴۹</sup> از فارس گزارش رسید: «بی آذوقگی و قحطی در ولایات و بلوکات حاصل شده و از کشتن و کشته شدن یکدیگر به جهت تحصیل روزی باک ندارند... علاوه بر این جمیع بلوک فارس را ناخوشی احاطه کرده است».<sup>۵۰</sup>

در ۱۲۸۸ هنوز قحطی ادامه داشت و با هم «مزید بر علت شد».<sup>۵۱</sup> در تهران به گواهی امین الضرب «روزی ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر در کوچه و بازار و محله‌ها» مردند.<sup>۵۲</sup> تنها تهران نبود «در همه ولایات ناخوشی مشهود و کساد و بی‌روئقی و بی‌پولی» افتاد. تبریز «کن فیکون شد» هم «ناخوشی بود»، هم قحطی و هم «سیل»، و هم «قطاع الطريق» که راه عبور و مرور را مستدود کرد. «در همه ولایات قحطی و گرانی...

نفس مردم را قطع کرد... و از پای در آورد». <sup>۵۲</sup> از خراسان گزارش رسید: «چه خراسانی... آدم را می کشند، گوشت او را می خورند، دیگر چهره سب و الاغ. هر روز در مشهد آدم می گیرند که سگ کشته و گوشت او را آورده و فروخته است». <sup>۵۴</sup> عجب اینکه «سگ و گربه و موش می خورند» و باز روزانه «۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر» <sup>۵۵</sup> و یا به گفته امین الضرب «روزی ۴۰۰ تا ۵۰۰» از بین رفتند. <sup>۵۶</sup> در این سال در قوچان ۱۲۰۰۰ نفر از دست رفتند». <sup>۵۷</sup> در آذربایجان مردم از شدت تنگدستی به دولت عریضه های معترضانه فرستادند. گزارشگر وقایع نوشت: اگر دولت ایران «قراری به این زودی ها در این باب» ندهد «اکثری از رعایای ایران بلکه در اندک مدتی عموم ارامنه سلماس و ارومیه» مهاجرت می کنند و این خود «خسارت کلی بسیار به رعایای دولت علیه وارد خواهد آورد» <sup>۵۸</sup>

پس از این مرگ و میر بی سابقه چند سالی و بادر ایران آرام گرفت. در ۱۲۹۴ از نو و بای سختی در گیلان پدیدار گشت و «۱۰ تا ۱۲۰۰۰ نفر را تلف» نمود. <sup>۵۹</sup> به همین سال طاعون هم از بین النهرین رسید. <sup>۶۰</sup> در ۱۳۰۷ باز و با از کرمانشاهان آمد. اعتماد السلطنه به طعنه نوشت: «رنگ شاه پریده، دماغ کشیده و صدا گرفته. معلوم شد اسهال که در این چند روزه بود شدت کرده... چون در کرمانشاهان و باهست. شاه وحشت کردند که خدای نکرده وبائی شده اند» <sup>۶۱</sup>.

آخرین وبائی که مطالعه می کنیم و بای بسیار سختی بود که در ذیحجه ۱۳۰۹ از بادکوبه آغاز گشت و روسیه را گرفت. حدت آن به اندازه ای بود که به مبالغه نوشتند: «از شهرهای روسیه دیگر چیزی باقی نگذاشت» <sup>۶۲</sup>. به اندک زمانی از حاجی ترخان بهرشت رسید. <sup>۶۳</sup> در ۲۵ ذیحجه ۱۳۰۹ که نیمه تابستان بود و با به سمنان و دامغان زد و در اوایل محرم ۱۳۱۰ در تهران شیوع یافت.

همگان گواهی می دهند که این و با چیز دیگری بود. «بیست سالی» بود که چنین کشتاری را مردم «فراموش کرده بودند» <sup>۶۴</sup>. و در تهران «هرگز چنین ناخوشی



واقع نشده بود<sup>۶۵</sup>». دکتر طولوزان هم می گفت: «در مدت سی سال که من در ایران بودم، این سخت ترین و گسترده ترین وبائی بود که شاهدش بودم<sup>۶۶</sup>». و «کسی امید یکساعت» زنده ماندن نداشت<sup>۶۷</sup>. امین الضرب هر اسناک می گفت اگر کسی می مرد، هیچکس نبود «او را بردارد، روی لنگه در بگذارد، ببرد يك جائی به خاک بسیار<sup>۶۸</sup>».

وبای ۱۳۱۰ تهران ابتدا در محله «سرچشمه بروز کرد، بعد در پامناز و سرنخت و خیابان ناصر به... و تا حضرت عبدالعظیم تعدی» نمود<sup>۶۹</sup> هنوز بهادهم محرم نرسیده بقولی روزی ۲۰۰ نفر<sup>۷۰</sup> و بقولی روزی ۲۵۰ نفر<sup>۷۱</sup> می کشت. از نیمه دوم محرم تا اوایل صفر بیماری بر شدت خود افزود و بگفته برخی روزی ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر<sup>۷۲</sup> می مردند. اعتماد السلطنه می گوید: بین ۲۰ تا ۲۱ محرم یعنی در دو روز ۱۶۰۰ نفر تلف شدند<sup>۷۳</sup>. تجار نوشتند: «روزی ۱۰۰۰ نفر<sup>۷۴</sup> از میان رفتند. برخی ۱۲۰۰ نفر را هم در اوایل صفر ثبت کرده اند<sup>۷۵</sup>. دکتر فوریه که در آن روزها در تهران بود گواهی می دهد که «وبای تهران روزی نزدیک به ۸۰۰ نفر را کشته، و این مقدار تلفات اگر در نظر داشته باشیم که جمعیت تهران در تابستان نصف می شود، بسیار زیاد است<sup>۷۶</sup>». بگفته دکتر طولوزان بین ۱۰ و ۱۷ محرم مسرده شورهای تهران ۱۰۳۷ (هزار و سی و هفت) مرده گزارش دادند<sup>۷۷</sup>. برخی به مبالغه نوشتند: «تا ۲۵ صفر ۴۳۰۰۰ نفر در خود شهر و ۲۵۰۰۰ در اطراف شهر فوت شدند<sup>۷۸</sup>». لیکن اعتماد السلطنه به استناد گفته اطبا نوشته: «در شهر و اطراف شهر ۲۳۰۰۰ نفر مبتلا شده و تلف شدند<sup>۷۹</sup>».

مردگان را یا در گاری ریختند و به گودالها و خندق شهر انداختند و یا به گورستانها بردند. مشیرالاطبا شاهد بود که «در قبرستانها چنان مرده می چیدند که گویا پارچه سفیدی روی گورستان کشیده اند» و چون برخی را قبل از مرگ کامل و در حال اغما حمل می کردند، به گفته همو «بعضی مرده ها وقت شستن و یا کفن کردن و یا به قبر گذاشتن بلند شده و زنده گشتند<sup>۸۰</sup>». آنان هم که هنوز مرده بودند حیران و سرگردان برجای بودند «و از بشره همه معلوم بود در میان بلا گرفتارند<sup>۸۱</sup>».

اهمیت وبا تنها در میزان کشتار و کاهش جمعیت نبود. درك اجتماعی کسانی هم که شاهد این کشتار بودند، نکته مهمی بود. آنان دریافتند که قربانیان این بلا در درجه اول تنگدستان بودند: یا «مزاجها استعداد<sup>۸۱</sup>» داشت و قاب مقاومت جسمانی نبود و یا فقر راه فرار را از میدان بلا می بست.

دکتر فوربه گواهی می داد که «این تلفات بیشتر به فقرا که وسیله فرار نداشتند و بعلت تنگدستی بیشتر در معرض خطر قرار می گرفتند وارد<sup>۸۲</sup> آمد. به این معنی هم توجه کردند که سبب کشتار وبا در روسیه این بود که سال قبل یعنی در ۱۳۰۸ گرانی بود (قوت نداشتند بقدری که بتوانند معیشت کنند، امسال هم بدتر شده و مردم بی قوه تلف شده اند» تاچه رسد به ایران که «مردم فقیر شده اند، فرش زیر پا و گذران ندارند». پس آنان که «مثل برگ خزان می ریزند» بیشتر «فقرا و ضعفا» هستند که «رفجر و بی بنیه» اند<sup>۸۳</sup>. و امین الضرب باهشیاری نوشت: این تلفات همه از «ناخوشی» وبا نبود بلکه «مردم ایران ناخوش» و آماده بودند که این چنین «زیاده از اندازه مردند»<sup>۸۴</sup>.

حالت ولایات هم بهتر از پایتخت نبود. در قم توانگران که «استطاعت و قدرت رفتن به دهات را داشتند» رفتند و «فقرا که نتوانستند بروند» ماندند و «علی الاتصال تلف» شدند. امیدشان به خدا بود و کارشان صبح تا شام «عزاداری و سینه زنی»<sup>۸۵</sup>.

از رشت که وبا در آنجا تمامی نداشت نوشتند: «مردم یکسره مایوس هستند از خودشان». حکام که رفته اند. اما مردم، «الان با يك نفر هستید در کمال سلامتی سه ساعت بعد خبر می دهند وارد گور شد»<sup>۸۶</sup>. رشت «طوری مغشوش شده است که الحال که عریضه عرض می کنم، ضعیفه ای از عملجات کارخانه [ابریشم] رفت سرچاه آب بیاورد، دبر کرد، رفتند دنبال او، مرحومه شده بود». سابق «مرگ یکساعت دو ساعت دیده شده بود، اما بر سرچاه برود آب بیاورد، دیده نشده بود

که آنهم دیده شد<sup>۸۷</sup>. مردم فقیر این ولایت که تا کنون چاره بهر فقر می جستند، حال به روزی افتاده اند که فقر هم از نظر مردم رفته است. نشسته اند و انتظار مردن را دارند<sup>۸۸</sup>. کار به نفرین هم کشیده است که «خداوند خراب کند این شهر خراب را که الان قریب ۷۰ روز است ناخوشی بروز کرده و شهرها و دهات را خراب کرده است<sup>۸۹</sup>» و هنوز رفع نشده. معلوم شد و با در رشت بومی شده بود «یعنی نوعی شده که بکلی رفع نمی شود و کسی نمی داند تا چه حد است<sup>۹۰</sup>». در این ولایت هم مرگ و میر دامنگیر فقرا بود. گفتند: «رعیت از میان رفت، خیلی مردند، دهقانی بیشتر از شهری مرده است. از ۲۰۰۰۰ نفر، ۳۰۰۰ نفر شهری و ۱۷۰۰۰ نفر دهقان مرده است. خیلی دهات بکلی رعیت ندارد<sup>۹۱</sup>».

در کرمان وقتی «هوای وبائی» بروز کرد مردم نخست امیدوار شدند که شاید خداوند «این آتش را برای جان پدر سوختگان بدذات افروخته است» لیکن وقتی آن پدر سوختگان ماندند و مردم مردند گفتند: «خوبان بالتبع می سوزند. آتش که گرفت خشک و تر می سوزد<sup>۹۲</sup>» هر چند «خیلی قوت قلب می خواهد که شخص طاقت بیاورد».

چون وبا به قزوین افتاد، به زندان آنجا هم سرایت کرد و یکی از محبوسان به آن مبتلا گشت. این اوان میرزا رضا کرمانی و حاج سیاح محلاتی و میرزا یوسف خان مستشار الدوله در زندان قزوین می گذرانند. میرزا رضا که دید زنجیر را از پای آن بیمار بر نمی دارند، خطاب به زندانبان گفت: «ای علی کرم پدر سوخته نانجیب بدتر از شمر، ناله این بیچاره را کامران میرزای شقی که نمی شنود، تا از تو خوشحال شود، اما خدا که می شنود و جزای تو را به بدترین وجه خواهد داد». بعد رو کرد به حاج سیاح و گفت: «بگذارید این ظلم ها را هم بکنند»<sup>۹۳</sup>.

از قضا در شیراز آنسال «هوا خوب» بود. ولی بدنبال حصبه ای که همان ایام شایع گشت «مزاجها» مستعد ناخوشی شدند و اعتماد السلطنه شنیده بود که در شیراز «علاوه بر وبا، بی نظمی فریبی هم در شهر» افتاده بود<sup>۹۴</sup>.

گزارش‌هایی که از اصفهان رسید از ترس ظل السلطان پانپنهان کاری و دروغ‌زنی همراه بود. نوشتند: ظل السلطان و حواشی «بواسطه بروز ناخوشی رفته‌اند در اطراف اصفهان . . . ولسی در شهر بروز و ظهوری ندارد. دو روز در محله چهارسوق شیرازی‌ها بروز نمود<sup>۹۵</sup>». شهر امن و امان است و مردم در «بازارها و مساجد مشغول چراغان هستند و همین قسم چراغان هست تا شب جمعه<sup>۹۶</sup>». هر چند «خلق مضطرب هستند، بعضی مشغول تعزیه داری هستند. اجزای دیوان هم رفته‌اند. کسی هم قدرت بیرون رفتن ندارد، بواسطه اینکه بیرون‌ها مغشوش است<sup>۹۷</sup>».

تأثیر وبا تنها در ازدیاد فقر و بی‌نظمی نبود. از نظر اقتصادی و بادلالات داشت بر کاهش جمعیت فعال و کاهش میزان تولید کشاورزی و صنعتی که توانگران هم از آن متضرر می‌گشتند.

در تنزل تجارت ابریشم وبا از عوامل اصلی بود. فریزر که پس از وبای ۱۲۳۷ و طاعون ۱۲۴۶ برای باردوم از شمال ایران می‌گذشت از شهر آمل چنین یاد می‌کند: در سفر اول من آمل شهری بود پر جمعیت، و از مراکز عمده تجارت ابریشم با روسیه، اما این بار «بیابانی است و ویرانه‌ای». باخود می‌گفت: «علت این تغییر چیست؟ از نتایج ستم است و عوارض ناخوشی». خانه‌ها فرو ریخته‌اند، دیوارها خراب شده‌اند، زمین‌ها را جنگل پوشانده است و «هیچ شیخ انسانی به چشم نمی‌خورد، هیچ صدائی بگوش نمی‌رسد» و در «بازار پررونی که من دیده بودم اکنون سه یا چهار دکان بیشتر باز نیست». در بار فروش هم «تجارت با روسیه بکلی درهم شکسته است<sup>۹۸</sup>».

اینک به اختصار از نتایج اقتصادی وبای ۱۳۱۰ صحبت می‌داریم که اسناد ما گویاست. در این اسناد می‌خوانیم: در تهران «رشته کسب و تجارت بکلی منلاشی شده<sup>۹۹</sup>». بازار بست، راه «دادوستد» با ولایات مسدود گشت، بانک شاهی نه برات داد و نه برات گرفت<sup>۱۰۰</sup>. امین‌الضرب مایوسانه و به تفصیل در نامه‌های گوناگون نوشت: «گمان ندارم شیرازه» زندگی کسبه و تجار دیگر بهم گرفته شود<sup>۱۰۱</sup>»، هیچ

«گذران نمانده<sup>۱۰۲</sup>»، حتی «قوافل عبور نمی کنند، برنج ونان و همه چیزگران شده» از هیچ کجا مال التجاره «بار نمی شود». پول نیست که خریدی میسر باشد «پول را زنجیر می کنند<sup>۱۰۳</sup>». دیگر چه فایده که شخص به جمع آوری مال باشد و بگوید: «خانه من، باغ من، ملک من<sup>۱۰۴</sup>». امنیتی نیست که ملکی باشد.

در رشت و با لطمه عمده را به تولید ابریشم زد. با اینکه آن سال محصول نوغان فراوان بود، اما ناخوشی که آمد نه وسیله برداشت ماند و نه کارگر. معمول چنین بود که همه ساله در فصل نوغان «مشتري می آمد .. وفيله سوراخی .. و لاس تخته می خرید .. و با کیسه می برد». در این سال هم آمدند «اما بیچاره ها معطل هستند. بار آنها بار نمی شود که ببرند». کارخانه ابریشم هم دوسه روز قبل از ماه محرم که ناخوشی شدت کرد و کارگرها مردند تعطیل شد، به وضعی افتاد که «روزی چهار پنج نفر از عملجات کارخانه ناخوش می شدند و بیرون می بردند. بقدر ۶۰ نفر تلف شدند<sup>۱۰۵</sup>». اگر ناخوشی نبود، با آن «زراعت خوب ابریشم» امکان خرید «۵ هزار من لاس» بود. «اما این اسباب فراهم آمد<sup>۱۰۶</sup>» بعد هم قیمت لاس ترقی کرد «در اول يك من ۲۳ قران و ۱۰ شاهی الی ۲۴ قران بود. يك من ۲ قران و ۱۰ شاهی الی ۲ قران تنزل داشت. اکنون ابریشم ناصری وسط ۱۲ تومان، يك قدری بهتر ۱۳ تومان کمتر نمی شود خرید» آنهم اگر پیدا می شد. چون دهقانی باقی نمانده. اگر هم باشد «از ترس ناخوشی به شهر نمی آید<sup>۱۰۷</sup>».

همین سال پاپروس را هم چیدند، زراعتش هم خوب بود، (فقط يك هفته کار داشت). اما و با آمد و محصول روی دست ماند. «اکنون قحط النساء و قحط الرجال هر دو است، نه عملة مردانه و نه عملة زنانه» یافت نمی شود<sup>۱۰۸</sup>. همه مرده اند. «از دست مردن مردم» دیگر دکان و بازاری نیست «داد و ستد بکلی منسوخ شده» حتی «يك دکان باز نیست» نه خوراکی هست و نه آذوقه<sup>۱۰۹</sup> بقدر «بکصد دینار پول سیاه وصول نمی شود<sup>۱۱۰</sup>» شهری ها برای بافتن آذوقه به دهات می روند، محله ها را می گردند، اما .. ۱۷۰۰ نفر دهقان از میان رفته اند، ر دهات خالی شده اند. اگر رعیت

گیلان بر جای بودند، امور مسلمانان را می گذرانیدند، «رعیت گیلان رعیت طهران نیست. از زن آدم هم بهتر فرمان می برد»<sup>۱۱۱</sup>. اکنون دیگر ارتباط رشت با سایر ولایات هم بریده است، «وضع پستخانه هم مغشوش است» و دو هفته به دو هفته «پست گیلان نمی رسد» و چون تعدادی از چاهارها که به بیرون فرستادند در راهها مردند، باقی هم معترضانه «جواب کرده اند که دیگر نمی رویم»<sup>۱۱۲</sup>. در ساری هم قحطی است. «تمام دکان ساری بسته، مگر پانزده باب و بیست باب .. دهقانی هم به شهر نمی آید که لا اقل يك بار هیزم و زغال بیاورد که امورات مسلمان بگذرد»<sup>۱۱۳</sup>.

از وضع بحرانی کرمان در اثر ناخوشی، سید محمد رحیم معین التجار در جواب امین الضرب نوشت: «از خرابی و پریشانی خلق شرحی مرقوم داشته بودید. قربان شما شوم، از بیرونها خبر ندارید. آنجا که باز دار الخلافه است. خداوند شاهد است در خود کرمان حالت مردم را نمی توان تقریر کرد ... امسال در رستمجان اغلب بذر عمل نیامده ... و از خارج خریده اند ... والله بالله در و کیل آباد تمام عملة آن از گرسنگی - شهر بودم - فرار کرده اند. از دیوان گرفته تا تمام اربابهای آنجا را دیدم، بلکه بتوانم ده بیست خسروار جو یا گندم بخرم، برای آنها ممکن نشد. بلاست که از هر طرف می رسد»<sup>۱۱۴</sup>. علاوه بر این «۶۵۰۰ تومان در این درو حنادارم حالا که در اثر ناخوشی یزد، اهل یزد فرار کرده اند، هیچ مال التجاره نیست تاچه رسد به حنای دروئی کرمان. بارگیر نیست که حمل شود» و با این «وضع حکومت سخت می بینم .. بهبودی حاصل شود .. این وضع، وضع غریبی است که به نوشتن نمی آید»<sup>۱۵۵</sup>. حنای من هم در روی زمین مانده است. نه ممکن است اینجا مصرف رسیده باشد، نه فرستادن به یزد» امکان دارد. با این «اوضاع و این ناخوشی» فرستادن حنا به یزد «متفرق شدن آن ... در بیابانهاست». تنها کوی رژی هم در انبارها مانده است و حمل نمی شود»<sup>۱۱۶</sup>.

در کاشان هم از اول محرم تا آخر صفر هنوز دکان و بازار «بکلی تعطیل» بود<sup>۱۱۷</sup>. در شیراز بر اثر وبا و ناامنی ارتباط شهر با خارج قطع شده بود. مال التجاره

حمل نمی شد که هیچ، مردم هم جرأت رفت و آمد نداشتند. نوشتند: «از وضع حالیه شیراز خبر ندارید که چه حکایتی شده است: کسی اختیار جان و مال خود را ندارد، هر کس مال کسی را ببرد و بخورد فریادرسی نیست، وضعی شده است که شبها دو ساعت که از شب گذشت در کوچه ها نمی شود عبور کرد، مردم را برهنه می کنند، همچنین در بیرونها کمال اغتشاش را دارد، غروب آفتاب پشت دروازه شهر کسی جرأت ندارد عبور کند... تاچه رسد به يك فرسخی و دو فرسخی... که مال مردم را می برند و جان در معرض تلف است. همین قدر عرض می شود که تا به حال که به این سن خود که خاطر دارم در هیچ حکومتی به این وضعها اغتشاش ندیده بودم<sup>۱۱۸</sup>». این وضع به محصولات گوناگون شیراز صدمه زد از جمله تنباکو، و از تهران دستور رفت که دیگر خرید نکنند. اعتماد السلطنه می گفت: «این فتنه و بی نظمی شیراز را از قوام دانستند، در صورتیکه از ظل السلطان است. باشد که این سفر که ظل السلطان به طهران آمد، حکومت شیراز را به او خواهند داد، تا معلوم شود<sup>۱۱۹</sup>».

### ۳. وبا و روش حکومت

حکومت وقت در سرایت و گسترش و عوائب و با مسئولیت مستقیم داشت. هنگام بروز ناخوشی حکام راه گریز در پیش می گرفتند، با پنهان ساختن حقیقت و فریبکاری رسمی مردم را در میان مهلکه رها می کردند، و کارگذاران از بیم مسدود شدن راهها خبر ناخوشی را به سایر ممالک هم اعلام نمی داشتند، و بابرقرار کردن قرنبن که مستلزم گردآوری آذوقه و غلات و مزینه های گوناگون بود مخالفت می ورزیدند.

در ناخوشی ۱۲۳۶ سیاح انگلیسی که خود از وبا مرده، چند روز قبل از مرگش نوشته بود: در شیراز به محض شنیدن خبر وبا، حاکم حسینعلی میرزا

فرمانفرما و وزیر و اطرافیانش فرار کردند و بدون اینکه دستورالعملی جهت حفاظت شهر و مردم بدهند اهالی را بحال خودرها نمودند و «براستی این بی‌شرمانه‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین اقدامی بود که به‌همه عمر شاهدش بودم .. وقتی مردم به‌خود می‌آمدند آشکارا به‌حکومت ناسزا می‌گفتند»<sup>۱۲۰</sup>.

فریزر که خود شاهد مرگ آن سیاح بود، از رفتار حکام و بی‌پناهی مردم چنین یاد می‌کرد: «شاهزاده فرار کرد، وزرا و اعیان هم به دنبالش» و مردم را سرگردان برجای گذاردند. گاه دیده می‌شد چند نفری به خیال اینکه با عنصری دیوانه و متجاوز روبرو شده‌اند، در کوچه‌ها می‌دویدند و فریاد برمی‌آوردند: «این ناخوشی پدر سوخته کجاست؟ جرأت دارد بیاید جلو تا حسابش را برسم، تا بکشمش»<sup>۱۲۱</sup>. بقول روزنامه‌نگار فرنگی مردم گاهی چاره را در این می‌دیدند که از سحر تاشامگاه، بسادسنة توپچیان از شهر روبه‌کوه بروند و «باغرش نوپ و صدای شیپور، همراه فریاد هزاران نفر» و با را از خود برگردانند این حالت بر آن «دهشت نفرت بار می‌افزود»<sup>۱۲۲</sup>.

دروبای ۱۲۵۲ به محمدشاه نوشتند: «قبل از ناخوشی» همه «خلق و رعایای مملکت امیدوار بودند» که حافظ مردم دولت است. زیرا «احتیاج کل به‌دربخانه است» پس «اهل دربخانه باید کسانی باشند که از عهده مهمات این مملکت برآیند و تدبیر و روشن‌بینی داشته باشند». لیکن در این مصیبت خلاف آن رفتار به‌ظهور رسید «اهل دربخانه پراکنده و متفرق شدند» و «امورات لازمه را به‌تعویق انداختند» و «قانون و قواعدی که بجهت پایداری و استحکام دولت و ملت در نظر داشتند معوق ماند و از اینروست که «امروز در پایتخت شکایت است» و کار مردم «به فقر و فلاکت کشیده است»<sup>۱۲۳</sup>.

در زمان میرزا نقی‌خان امیر کبیر سلوک حکام با مردم منصفانه بود و روزنامه دولتی حقیقت را به مردم گوشزد می‌کرد در اجاع به‌وباء اعلام داشت: «درباب ناخوشی‌های مسری از قبیل طاعون و وبا و غیره اطبای روی زمین معالجات مختلف کرده‌اند . . .



اما يك علت را در این باب مسلم گرفته‌اند که کثافت و عفونت این ناخوشی‌ها را زیاد می‌کند» و با اینکه امنای دولت ریکها را به پاکیزه کردن شهر گماشته‌اند «بطوریکه می‌باید هنوز در این کار نظم داده نشده و سرباز خانه‌های دور شهر را چنان کثیف و متعفن نگاهداشته‌اند که مردم از عبور از آنجاها نفرت دارند. امید است که بعد از این در این باب دقت شود که رفع کثافت از آنجاها بشود که امراض مزبوره روی ندهد»<sup>۱۲۴</sup>.

گذشته از مقالاتی که در روزنامه رسمی منتشر می‌گشت، جزوه «قواعد معالجه وبا» راجع به چگونگی این بیماری و جلوگیری از سرایت آن به طبع رسید و «میان روحانیان و سرشناسان محله‌های شهر پخش شد» که مردم را بی‌آگاهانند. بعلاوه «برای محافظت ممالک محروسه از آلودگی ناخوشی مزبور» در مرزها قاعده (گراختین) یعنی قرنطین برقرار شد. دستور امیر کبیر به حاکم کرمانشاه نقل می‌شود:

«از قراریکه ... کارپرداز اول دولت علیه مقیم دارالسلام بغداد نوشته است ناخوشی و با همه عربستان را فرا گرفته و از اول خانقین الی نجف طغیان تمام دارد، اهالی بغداد کاملاً متفرق شده‌اند ... چون آنجا معبر عام است و هر روزه زوار عتبات و سابرین به همه ممالک محروسه تردد دارند، بسیار لازم است که برای محافظت ممالک محروسه از آلودگی ناخوشی مزبور و نشر و سرایت آن ... بنای گراختین که منفعت آن بکرات به تجربه رسیده است گذاشته شود. لهذا میشود که ... بزودی گراختین را در اول دخول زوار و مترددین به خاک علیه داده باشد»<sup>۱۲۵</sup>...

در تضاد آن مراقبت دولت، وقتی که وبای عمومی ۱۲۷۳ پیش آمد (که آمار تلفات آنرا ذکر کردیم)، و دولت عثمانی قرنطین گذاشت. میرزا آقاخان نوری صدراعظم به این زبان اعتراض کرد: «از حالت قرانتین دولت عثمانی ... بستوه آمده اید. نزدیک است که عنقریب حکم عمومی قطعی بکل اهالی ایران صادر شود که دیگر تردد خودشان را از خاک عثمانی، خاصه از عراق عرب موقوف

دارند .. نزدیک است این حکم از قوه به فعل بیاید<sup>۱۲۷</sup>». باید به دولت عثمانی حالی کرد که اساساً «حق ندارند» قراین بگذارند. زیرا «خلاف قانون دول متحابه است و می‌توانید بالمره وضع قرانتین موقوف و متروک سازید<sup>۱۲۸</sup>» دولت عثمانی به این پرخاش‌ها جواب معقولی داد که وضع قرنتین جهت حفظ صحت عمومی موضوع شده است» و چون «در حق تبعه سایر دول مرعی الاجراست<sup>۱۲۹</sup>» ایرانیان نیز باید تبعیت کنند.

در وبسای ۱۲۸۲ دولت‌های اروپائی نسبت به شیوه عمل حکومت ایران اعتراض نمودند. به پیشنهاد دولت فرانسه مقرر گشت يك «کونفرانس عمومی» برپا شود. «رپورت آنرا هم در روزنامه‌های پاریس» انتشار دادند. و عامل عمده شیوع مرض و «تعفن دادن به هوا را حمل و نقل نعش» از ایران به نجف اشرف و عتبات عالیات نوشتند سفیر ایران در ترکیه به مخالفت برخاست و برهان آورد که «انعقاد این مجلس کونفرانس به همه جهت خالی از ضرر بجهت ما نخواهد بود و البته سکنه به حمل و نقل نعش خواهد رسانید. زیرا از درجه امکان خارج است به مغز فرنگی‌ها توان نمود که حمل و نقل اموات مخل صحت عمومی نیست .. قدری نیز در تدارك ادله و براهین می‌باشم که حمل نعش اموات عمیج وقت وسیله ایجاد ناخوشی و با نشده است<sup>۱۳۰</sup>».

در ۱۲۸۴ دکتر طولوزان به دولت ایران پیشنهاد نمود، اقداماتی بعمل آورند تا شاید بتوانند «وبسا را از ایران بیرون کنند<sup>۱۳۱</sup>». در نامه مفصل دیگری خطاب به اعتضاد السلطنه، از ناصرالدین شاه به تأکید خواست، برای جلوگیری از شیوع وبسا مجلس حفظ الصحه در تهران برپا سازند. طبائی را که در دارالفنون تحصیل کرده بودند گرد آورند، پزشکان را به «جستجوی ناخوشی‌های نوذی و مسری» وادارند، در این مجلس از طبای فرنگی هم استفاده کنند، اظهار رأی و عقیده را آزاد گذارند، «واضع است طبای دول خارجه که در مجلس حضور خواهند رسانید حق تکلم خواهند داشت» تا «بیان عقاید و تجربیات خودشان را نمایند» و

ترتیب قرنطین را در سرحدات بدهند نوشت: «اینست معزز وزیر، بنای عمل انعقاد مجلس حفظالصحت در ایران که می‌خواهید منعقد سازید، که به اعتقاد من از کارهای عمده و واجب است که بهیچوجه مسامحه در آن جایز نیست<sup>۱۳۲</sup>». دکتر طولوزان همراه این نامه گزارشی هم در تشخیص و با و جلوگیری از سرایت آن نگاشت.

مجلس حفظالصحة در نهم ذی‌عده ۱۲۸۴ به ریاست دکتر طولوزان و عضویت میرزا علی‌نقی، میرزا حسین، و میرزا رضا اطبای دربار و شرکت میرزا نقی طبیب بعنوان مترجم مخصوص آن مجلس برپا شد. قواعد مجلس را دکتر طولوزان نگاشت و میرزا رضا آنرا به فارسی برگرداند. هدف مجلس گفتگو در «مسائل متعلقه به حفظ صحت عامه ایران و نگاهداری جمیع بلدان این مملکت از امراض شایعه وبائی<sup>۱۳۳</sup>» بود. در گزارش ضمیمه آن، طولوزان تاریخچه‌ای از وباهای گوناگون همان چند سال را بیان کرد، به دولت ایران هشدار داد، لزوم قرنطین را در سرحدات تأکید نمود. علت عمده شیوع وباهای از «عبور سیاحان و کاروان‌ها و زوار» می‌خواند. پس اگر «بگناه لزوم در معابر معینه و مشخصه عبور مال‌التجاره یا کاروان و با زوار را قدغن بلیغ نمایند... یعنی قرانتین بگذارند» می‌توان متعهد شد که «این گزند در خارج مانده سرایت به بلاد داخله نخواهد نمود». نتیجه اینکه «وبا مرضی است که منتقل می‌شود بواسطه عبور مال‌التجاره و بخصوص مردمان از بلادی که گرفتار آن هستند، به شهرهایی که گزند آن محفوظ‌اند<sup>۱۳۴</sup>» نیازی به گفتن نیست که از این پیشنهادات و گفتگوها نتیجه‌ای گرفته نشد.

در همین سال برخی از حکام از اینکه وباهای ایشان دمار از روزگار خلق برمی‌آورد اظهار خوشنودی هم می‌کردند. حاکم استرآباد نوشت: «ناخوشی وباهای در شهر و دهات استرآباد فی‌الجمله شدتی دارد... کاری می‌کند بد نیست. انشاءالله [در میان ایلات] کارسازی درست خواهد کرد<sup>۱۳۵</sup>».

در ۱۲۸۷ سال قحطی معروف که وباهای هم به دنبالش آمد و لطمه شدید به مملکت زد، در یک گفتگوی تلگرافی میان ناصرالدین شاه و کارگذاران دولت این

دروغ‌های رسمی مبادله گشت:

از کرمانشاه‌شاه از احوال عمومی پرسید:

«جواب: احوال‌ها خیلی خوب است، تازه که قابل عرض همایون باشد هیچ نیست... دزدهایی که قرار بود سردار بگیرد گرفته... يك نفر رعیت ابران بود دستش را بریده‌اند... حالت نان در همه جا مزاجی گرفته، علی‌الخصوص قم و کاشان، که گندم وفور دارد... از هر جهت امنیت و آسودگی حاصل است... طهران کمال نظم و وفور را دارد جنس بقاعده به انبارها می‌رسد. بهیچ قسم از از طهران نگرانی نداشته باشید.»

«سؤال: ناخوشی [وبای] سختی است یا خیر؟»

«جواب: خیر جزئی است.»

«سؤال: حالت اصفهان و فارس چگونه است؟»

«جواب: حالت اصفهان و فارس خیلی خوب است<sup>۱۳۶</sup>.»

اما در همان تاریخ از کرمانشاهان به یکی از اولیای دولت نوشتند: «وارد کرمانشاه شدیم. وبا شدت دارد خانم را همراه نیاورید. علاء‌الملک را بفرمائید البته نیاید. با این وبا چه لازم. البته<sup>۱۳۷</sup>.»

اعتضاد السلطنه هم که گویا از آن گفتگوی تلگرافی خبر نداشت تلگراف فرستاد: «نصرالله خان، این تلگراف را روی کاغذ بنویس، سرش را مهر کن، محرمانه بدست شاه بدهند: از شهیندر کرمانشاه به سفارت عثمانی... اموات را سه‌شنبه ۲۲ نفر، چهارشنبه ۲۰ نفر گفته‌اند. دبروز زیاده از ۳ نفر نمرده‌اند امروز هم ۲ نفر مرده‌اند<sup>۱۳۸</sup>» اما همان کارگذار به‌والی بغداد اعتراض سخت کرد که «یقیناً در کرمانشاهان و اطراف وبا نیست و بنده بایعالی را مستحضر داشته‌ام. مهذا سبب دوام قرن‌تین چیست. رفع قرن‌تین را بخواهند<sup>۱۳۹</sup>.»

در ۱۳۰۷ دستورنامه جهت پیشگیری از شیوع وبا به ولایات و سرحدات فرستادند مبنی بر اینکه اگر «در خانه‌ای مریض وبائی پیدا شود» او را در هوای

خوب «زیردرخت» و یا «وسط اشجار» نگاهدارند و «از آمد و شد دور باشد». اهل خانه «آن منزل را ترك گویند» و تا «پانزده روز باز نگردند» و از آن خانه «با آب و آهک و دود گوگرد و زاج و نمک طعام» رفع عفونت کنند، «و اثاث منزل را تا پانزده روز در هوای آزاد بگذارند و باد دهند». اساساً در شهر وبائی همه مردم باید «خانه‌ها را ترك گویند و در زیر چادرها دور از یکدیگر منزل نمایند.. بهتر آنست که از شهر بیرون روند» و در وقت تعذیه «پرهیز و اجتناب از مویه زیاد» نمایند<sup>۱۴۰</sup>. این دستور العمل هم بجائی نرسید.

در وبای ۱۳۱۰ اعتماد السلطنه بی توجهی و خیانت اولیای دولت را از زبان امین السلطان بیان می کند: «وبائی به خراسان آمد» می دانستم «چون به طهران رسد خیالات کلیتاً مشوب می شود، دیگر شاه و گدا از هول جان ملتفت اعمال من نخواهند بود و گرفتار خود می باشند و بس» پس «چاره سرایت و باران نکردم» تا اینکه «بیش از صد هزار نفر از نفوس محترم از آن مرض هایل تلف شدند» در حالیکه اگر «هزار تومان خرج قرانتین کرده بودم، آن جمله در عداد زندگان و از رعایای بامنفعت دولت بودند. اگر نماندند، من چندی آسوده بماندم». در این مصیبت برخی به شاه گفتند به شهر فروید و با هست، رفتن و خارج شدن دوباره صورت خوش ندارد. «مردم خواهند گفت، پادشاه تمام رعیت را در بلا گذاشته رفت که جان خود را بدربرد». اما شاه به طهران آمد و به شهرستانک رفت. به دکتر فوریه دکتر دربار هم سپردند «هر وبی گرفته‌ای که نزد تو به اسعلاج آید، دورش کن و بگو: من طبیب شاهم و خود را آلوده به معالجه و بائی نمی کنم». او هم چنین کرد و هر کس «این حرف را شنید نفرین شدید با ولینعمت کل نمود»<sup>۱۴۱</sup>.

مشیرالاطباء می نویسد: در قضیه رفتن ناصرالدین شاه از پایتخت، سردار آذربایجان سپاهیان را به فرار حکم کرد که «ای صاحب منصبان و سربازان... مقام غیرت است و تعصب آذربایجانی... پادشاه مملکت را اهل و عیال و خزانه دولت خود را در شهر و در بیلاق، بلکه جان خود را به امانت شما سپرده است..

پادشاه خود به بیلاق به امید شما رفته که شما در حراست اهل و عیال او جان را دریغ نخواهید نمود. . . اگر بروید اولاً روی مرا سیاه می کنید و روی خودتان سیاه می شود. و دیگر اسم مردانگی و غیرت از جمیع ترکها محو می شود. در ثانی جزا و مکافات و سیاست مرا می دانید که زندگی نتوانید نمود. . . اگر بمانید قطع نظر از نیکنامی. . . من دوسه روزه خود به میان شما خواهم آمد. . . اگر نمانید قطع نظر از سیاست من، خداوند رحم خود را از شما می برد و مبتلا به مرض می نماید<sup>۱۴۲</sup>».

به همان روال اعتماد السلطنه دو نمونه می آورد، می نویسد: «شب در حضور شاه بودیم. حکیم الممالک که از آن تملقات خنک دارد بنا کرد به شکر کردن، که الحمد لله بزیر سایه شاه نه وبا داریم نه بلا، نه جنگ داریم و نه منگ<sup>۱۴۳</sup>» و روز دیگر «سرناهار بودیم. سید عبدالکریم خان برادر انیس الدوله که از طهران آمده بود به شاه قسم می خورد که در طهران وبا نیست، اما به من اشاره می کرد که هست و شدت هم دارد<sup>۱۴۴</sup>» از ترس اهل دولت می گفتند: «وبای گیلان از «پر خوردن و سختی هواست<sup>۱۴۵</sup>»، در خراسان هم بجهت «اراجیف و تخلف گوئی» است<sup>۱۴۶</sup>. عبدالحسین فرمانفرما مدعی بود که در کرمان هرگز «وبا نیامده» بود<sup>۱۴۷</sup>.

روحانیون نیز که مردم را در طول شیوع وبا با روضه خوانی و سینه زنی و رفتن به مصلی سرگرم می کردند و بعنوان درمان خوردن «تربت سیدالشهدا<sup>۱۴۸</sup>» را تجویز می نمودند، بهنگام مصیبت در اعتقاد خودشان سستی پیدا می شد و زودتر از دیگران میدان را خالی می کردند و دیرتر بازمی گشتند. گو بینو شاهد بود که در تهران «آخوندهای ثروتمند قبل از همه فرار نمودند<sup>۱۴۹</sup>» اهل قم دیدند که «وبا بکلی رفع» شده بود، اما «حاکم و آقای متولی» از ترس جان به شهر نمی آمدند<sup>۱۵۰</sup>. در روزهای سختی و گرانی و قحطی و ناخوشی بسیاری از ملایان مجلس آرای خانه بزرگان بودند. روضه خوانی می گفت: در این خانه ها «فراش و سرباز هم»

گذارند که «اگر فقیری خواست وارد شود نگذارند... اگر نشسته بود حر کنش می دادند... معلوم شد که از برای شربت بود که فقرا را حرکت می دادند. مبادا يك پياله شربتی میل کنند»<sup>۱۵۱</sup>.

ناخوشی منبع مداخل حکام و ملابان هر دو برد. در سال وبائی ۱۲۸۲ نماینده ایران در استانبول در جواب دولت راجع به اموال حجاج قربانی از وبا گزارش داد: «عرض می شود... همین قدر می دانم که آنچه از اهالی خمسه و رشت وفات نموده اند، متروکات آنها را امام جمعه اهر جمع آوری نموده و در ورود به استانبول هم دو روز مانده و بی آنکه خودش را با سفارت آشنا نماید روانه شده است، متروکات اهالی آذربایجان را... میرزا صادق سرنیب جمع آوری نموده است... و [اموال] اهالی قزوین را پسر مرحوم ملا صفر علی، مجتهد قزوینی تصرف کرده است»<sup>۱۵۲</sup>.

این بود حالت مردم در آن زمانه. افراد هشیار هر طبقه ای در این باره رأی خود را گفته اند: بدایع نگار نویسنده و مورخ دیوانی نوشت: «در ملك ما اگر سالی باران کم بارید، مملکت زیرورو می شود... در ۱۲۸۸ پنج کرور آدم [از وبا و قحطی] از دست رفت، همه گدا و والو حیران مانده اند، زیرا که تدبیر کار و تهیه معاش مملکت را ندانستیم»<sup>۱۵۳</sup>. اعتماد السلطنه نوشت: در وبای ۱۳۱۰ «سلطان عثمانی از جیب خود صد و پنجاه هزار لیره خرج قرانتین حدود خود نمود که رعیتش را سالم بدارد. این نوع حفظ جان رعیت را می کنند»<sup>۱۵۴</sup>، که ما نکردیم. و از این رو به تعبیر یکی از کارگذاران دولت: «علی الانصال به بلائی گرفتار و به دامی دچاریم، گاه به قحط و غلایم و گاه بر وبا و طاعونیم»<sup>۱۵۵</sup>.

شیخ ابراهیم زنجانی که خود از روحانیان بود، راجع به ملایانی که به مال قربانیان وبا دستبرد می زدند گفت: «معلوم است»، کافی است يك نفر از وبا بمیرد «حکام و دولتیان از یکطرف و سادات و آخوندان... دندان تیز می کنند» که داروندارش را به یغما ببرند»<sup>۱۵۶</sup>.

از روشنفکران طالبوف در درس های «احمد» گفت: «آن ناخوشی های وحشت افزا از قبیل طاعون و وبا» در جایی می افتد که مردمش از شدت جهل و کاهلی بپا نمی خیزند، همه کار را به «امید خدا» می گذارند و «منتظر می شوند که ملائک از آسمان آمده» امور ایشان را نظم دهند. پس آن مردم «خود اسباب آن [ناخوشی ها] را فراهم می آورند»<sup>۱۵۷</sup>.

درجه هشیاری تجار بیشتر بود. به عقیده بازرگانان کرمان چه توقعی می توان داشت از حکومتی که «تلگراف و روزنامه دروغ هر ض کردن در دست خودش است»<sup>۱۵۸</sup>. معلوم می شود ملت ایران «مستحق اینگونه بلیات هستند» که «از یکطرف بلا نازل» می شود و «از یکطرف این جور حکام»<sup>۱۵۹</sup> حکومت می کنند. پس «این بزرگان و علما و حکام که می بینید و این ناخوشی ها که بجان می گیرد»<sup>۱۶۰</sup> گویا لازم و ملزوم یکدیگرند. بقول امین الضرب: در بلا و وبا اولیای دولت «قنطر می جویند، تا چا وقت نشخوارها تمام بشود، رفع ظلم های مردم بشود، آنوقت چه شود»<sup>۱۶۱</sup>. بالاخره نویسنده فرنگی «مک گرو» که شاهد احوال مردم آن روزگاران بود، نوشت: اهل ایران اعتقاد یافتند که وبا از عواقب «تعدی هبات حاکم بر طبقه محروم است»<sup>۱۶۲</sup>.

این تاریخچه ای بود از سیر بیماری وبا از سده سیزدهم تا دهه اول قرن چهاردهم. وبای سال ۱۳۲۱ قمری و وباهای بعدی تفصیل دیگری دارد که بیرون از گنجایش این مقاله است.<sup>۵</sup>



## حواشی

- ۱- سید علی بن محمد تبریزی: «قانون العلاج»، خطی، ۱۲۹۶ ق. دانشگاه.
- ۲- علی اکبر دهخدا: «لغت نامه»، شماره مسلسل ۱۷۵: شماره حرف «و»: ۲. ص ۱۱۲-۱۱۳ ذیل کلمه وبا
- 3- William. M. Mcneill: «Plagues and Peoples». New - York. 1976.
- ۴- از این تاریخ این بیماری را Cholera و وباها را شدید را King Cholera خواندند. قبلا همه این بیماری‌ها را بانام واحد طاعون یا Plague می خواندند و این دوناخوشی را از هم جدا نمی کردند.
- 5- Norman Longmate: «King cholera», London, 1961, P. 2.
- 6- J.C. Rich: «Narrative of a residence in Koordistan», London, 1825, vol. 2 P. 93.
- 7- J. B. Fraser: «Narrative of a Journey into Khorassan 1821-1822», London. 1826. P. 64
- ۸- حاج زین العابدین شیروانی: «بستان السیاحه»، سنگی، ۱۲۴۷، ص ۳۵۴
- ۹- لسان الملك سپهر: «ناسخ التواریخ»، تهران، امیر کبیر، ۱۳۲۷، ص ۱۷۷
- 10- R. E. Mcgrew: «Russia and the Cholera», Univ. of Wisconsin Press. 1965. p. 47
- ۱۱- حاج زین العابدین شیروانی: «بستان السیاحه»، ص ۳۵۷
- ۱۲- ماه شرف خانم مستوره: «تاریخ اردلان»، چاپخانه بهرام سندیجی، ص ۱۷۷
- 13- J.B. Fraser: «A Winter's Journey» London. 1838. Vol. 2. P. 453.
- ۱۴- این یادداشت از کسی است که رقم مهرش «عبده حبیب الله» می باشد و آن را در حاشیه صفحه اول نسخه خطی کتاب «حدائق فقه» تحریر عبدالمطلب دامغانی (۱۲۴۰)

قمری) نوشته است. سواد یادداشت مزبور را آقای شیخ عبدالله نورانی در اختیار ما قرار داده‌اند که موجب تشکر است.

- ۱۵- «شرح مأموریت آجودانباشی» تهران، ۱۳۴۷، ص ۹۶
- ۱۶- شیخ مردوخ کردستانی: «تاریخ مردوخ»، تهران، جلد ۲، ص ۱۴۶
- ۱۷- میرزا محمد علی منشی‌باشی (صدرالشعرا): «دیوان اشعار»، خطی. دانشگاه ۲۸۷۷، ص ۶۵-۶۶
- ۱۸- «ناسخ التواریخ»، جلد ۲. ص ۶۹
- ۱۹- محمد جعفر خورموجی: «تاریخ قاجاریه»، زوار، ۱۳۴۴، ص ۳۲
- ۲۰- رحیم رضا زاده ملک: «تاریخ روابط ایران و امریکا»، تهران، طهوری، ۱۳۵۰، ص ۲۰۱
- 21 - «Report on Azerbaijan». 19. Avril. 1864. Fo. 60 282. (P.R.O.)
- ۲۲- همان مأخذ.
- ۲۳- وقایع اتفاقیه، ۱۰ شعبان ۱۲۶۷، ش ۱۲
- ۲۴- وقایع اتفاقیه، ۱۷ صفر ۱۲۶۷، شماره ۴۵
- ۲۵- «» «» ۲۴ شعبان ۱۲۶۹ شماره ۱۲۲
- ۲۶- «» «» ۱ رمضان ۱۲۶۹ شماره ۱۲۲
- ۲۷- «» «» ۱۴ محرم ۱۲۷۰ شماره ۱۴۰
- ۲۸- «» «» ۶ صفر ۱۲۶۹ شماره ۹۴
- ۲۹- «» «» ۱۵ صفر ۱۲۶۹ شماره ۱۰۱
- ۳۰- «» «» ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۶۹ شماره ۱۵۳
- ۳۱- «» «» ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۶۹ شماره ۱۰۴
- ۳۲- «» «» ۸ جمادی الثانی ۱۲۶۹ شماره ۱۱۷
- ۳۳- «» «» ۲ جمادی الثانی ۱۲۶۹ شماره ۱۱۴
- ۳۴- «» «» ۱۵ صفر ۱۲۷۰ شماره ۱۴۶
- ۳۵- «» «» ۲۹ صفر ۱۲۷۰ شماره ۱۴۸
- ۳۶- کنت دوگو بینو: «سه سال در ایران»، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، انتشارات روزنامه کوشش. ص ۹۴-۹۵
- ۳۷- «مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله»، تهران. انتشارات دانشگاه سال ۱۳۵۴، جلد ۴. ص ۸۴

۳۸- «اسناد احتشام الدوله خانلر میرزا»، خطی. دانشگاه.

۳۹- اسناد فرخ خان..»، جلد ۴. ص ۶۱-۶۲

۴۰- وقایع اتفاقیه، ۳ ذی‌عقده ۱۲۷۳، شماره ۳۳۴

۴۱- گوینو: «سه سال در ایران»، ص ۹۴

42 - Charles Issawi: «The Economic History of Iran».

Univ. of Chicago Press, 1971, p. 21

۴۳- اسناد فرخ خان، جلد ۴ ص ۶۲

۴۴- گزارش از استانبول به میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک، ۱۲۸۲ ق. اسناد ایران

۴۵- روزنامه ملتی، جمادی‌الاولی ۱۲۸۵.

۴۶- طولوزان به اعتضادالسلطنه، ۱۲۸۴ ق. اسناد اعتضادالسلطنه، خطی،

دانشگاه.

۴۷- اسناد ایران، ۱۲۸۶ ق.

۴۸- گزارش از «وقایع اتفاقیه مرضیه بتدر بوشهر»، ۱۵ رجب ۱۲۸۶، اسناد

ایران.

\* . ماخذ اطلاعات ما درباره تجار و تأثیر ویا در وضع اقتصادی آرشیو حاج محمد حسن امین‌الضرب است که آقای دکتر اصغر مهدوی بی‌دریغ در اختیار مانده‌اند و ما از ایشان متشکریم. این اسناد را آقای دکتر مهدوی برحسب نام شهرها و نام اشخاص تنظیم کرده‌اند. در اسنادی که ما آورده‌ایم فقط مربوط به وبا نیست، بلکه تجار ضمن گنگو از مسائل اقتصادی دیگر از وبا یاد کرده‌اند.

۴۹- حاج محمد حسن امین‌الضرب به حاج ابوالقاسم (برادرش)، تهران به استانبول، ۶ شعبان ۱۲۸۷. دفتر کوییه.

۵۰- آصف‌الدوله به ناصرالدین‌شاه، شیراز به تهران، ۵ شعبان ۱۲۸۷، اسناد

ایران.

۵۱- حاج محمد حسن امین‌الضرب به حاج عبدالمجید. تهران به استانبول، ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۲۸۸، دفتر کوییه

۵۲- حاج محمد حسن امین‌الضرب به ؟ از تهران به ؟ ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۲۸۸ دفتر کوییه

۵۳- حاج محمد حسن امین‌الضرب؛ به حاج ابوالقاسم مک‌التجار (برادرش). تهران به استانبول، ۸ ذی‌عقده ۱۲۸۸ دفتر کوییه.

۵۴- عبدالحمید اصفهانی به حاج محمد حسن امین‌الضرب، مشهد به تهران، ۱۸

صفر ۱۲۸۸.

۵۵- حاج ابوالقاسم ملك التجار به حاج محمد حسن امين الضرب، مشهد به تهران،  
۱۴ محرم ۱۲۸۸، پرونده

۵۶- حاج محمد حسن امين الضرب به حاج ابوالقاسم ملك التجار. تهران به استانبول  
۷ صفر ۱۲۸۸. دفتر كوپيه

۵۷- گزارش اسدالله طباطبائی از قونسولگری ایران در تفلیس، ۱۱ ربیع الاول  
۱۲۸۸، اسناد ایران.

۵۸- حاج محمد حسن امين الضرب به حاج ابوالقاسم، تهران به استانبول، ۲۳  
جمادی الثانی ۱۲۸۸، دفتر كوپيه.

۵۹- حاج محمد حسن امين الضرب به؟ تهران به رشت، ۸ رجب ۱۲۹۴ دفتر كوپيه.

۶۰- چارلز عيسوی: «تاریخ اقتصادی ایران»، یاد شده، ص ۲۲.

۶۱- اعتماد السلطنه: «روزنامه خاطرات»، ص ۶۶۴

۶۲- حاج محمد حسن امين الضرب به محمد شفیع اصفهانی، تهران به شیراز، ۴  
صفر ۱۳۱۰ دفتر كوپيه

۶۳- حاج محمد ابراهیم قزوینی به حاج محمد حسن امين الضرب، باطوم به تهران،  
۱۵ ذیحجه ۱۳۰۹، پرونده

۶۴- عبدالله مستوفی: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، تهران، زوار جلد ۱  
ص ۴۷۳.

۶۵- حاج محمد حسن امين الضرب به آقا محمد باقر طهرانی، تهران به قم. ۲۸  
محرم ۱۳۱۰، دفتر كوپيه.

۶۶- دکتر طولوزان، گزارش ۲۱ اوت ۱۸۹۲/۲۸ محرم ۱۳۱۰.

۶۷- حاج محمد حسن امين الضرب به سید عبدالرحیم معین التجار، تهران به کرمان،  
۶ صفر ۱۳۱۰ دفتر كوپيه.

۶۸- همو به همان، ۱۹ محرم ۱۳۱۰

۶۹- میرزا محمد طبیب (مشیرالاطبا): «رساله وبائیة»، خطی، ۱۳۱۰، دانشگاه

۷۰- یحیی دولت آبادی: «حیات یحیی»، تهران، ابن سینا، ص ۱۱۶

۷۱- اعتماد السلطنه: «روزنامه خاطرات»، ۲۱ محرم ۱۳۱۰، ص ۹۵۰

۷۲- سدید السلطنه کیایی: «خاطرات سال ۱۳۱۰»، خطی، دانشگاه، یادداشت

۸ صفر ۱۳۱۰

۷۳- بزرگ امید: «از ماست که برماست» تهران، پیروز، ۱۳۳۳، ص ۷۳

۷۴- آقامحمدجعفر کاظم اوف به حاج محمد حسن امین الضرب، اصفهان به تهران،

۳ صفر ۱۳۱۰، پرونده

۷۵- سدیدالسلطنه: «خاطرات سال ۱۳۱۰»، یادداشت ۲۴ صفر ۱۳۱۰

۷۶- دکتر نووریه: «سه سال در دربار ایران»، ترجمه عباس اقبال. تهران علی

اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۶ ص ۲۹۶

۷۷- دکتر طولوزان: گزارش ۲۱ اوت ۱۸۹۲/۲۸ محرم ۱۳۱۰.

۷۸- اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات»، ۲۰ صفر ۱۳۱۰.

۷۹- مشیرالاطباء: «رساله وبائیه»، یاد شده.

۸۰- سدیدالسلطنه کبابی «خاطرات سال ۱۳۱۰»، ۸ ربیع الاول ۱۳۱۰، یاد شده.

۸۱- اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات» ۲۰ محرم ۱۳۱۰.

۸۱- سید عبدالرحیم معینالتجار به امین الضرب، کرمان به تهران، ۱۹ محرم

۱۳۱۰، پرونده

۸۲- دکتر نووریه: «سه سال در دربار ایران»، ص ۲۹۶.

۸۳- حاج محمد حسن امین الضرب به محمد شفیع اصفهانی ملکالتجار، تهران به

شیراز، ۴ صفر ۱۳۱۰، دفتر کویه.

۸۴- حاج محمد حسن امین الضرب به نظام السلطنه مافی، تهران به بوشهر، ۴

صفر ۱۳۱۰، دفتر کویه.

۸۵- محمد یاقر طهرانی به حاج محمد حسن امین الضرب، قم به طهران، ۲ صفر

۱۳۱۰، پرونده

۸۷- همو به همان، ۱۱ محرم ۱۳۱۰

۸۸- محمد علی امینالتجار به امین الضرب، رشت به تهران، ۱۷ محرم ۱۳۱۰،

پرونده

۸۹- محمد علی امینالتجار به حاج محمد حسن امین الضرب، رشت به تهران،

۲۱ محرم ۱۳۱۰.

۹۰- همو به همان ۱۶ صفر ۱۳۱۰

۹۱- سید عبدالرحیم معینالتجار به حاج محمد حسن امین الضرب، کرمان به

تهران، ۱۷ محرم ۱۳۱۰.

۹۲- همو به همان

۹۳- «خاطرات حاج سیاح»، تهران، ۱۳۴۶، ص ۴۱۷.

۹۴- اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات» ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۱۰.

- ۹۵ - آنا محمد جعفر كاظم اوف به حاج محمد حسن امين الضرب، اخنهان به تهران، ۲ ربيع الاول ۱۳۱۰، پرونده
- ۹۶ - همو به همان، ۹ ربيع الاول ۱۳۱۰
- ۹۷ - همو به همان ۳ ربيع الاول ۱۳۱۰
- 98 - J. B. Fraser : 'A winter's Journey' , op. eit . vol . 2. p. 534
- ۹۹ - حاج محمد حسن امين الضرب به محمد شفيح اصفهائي ملك التجار، تهران به شيراز، ۴ صفر ۱۳۱۰
- ۱۰۰ - آنا محمد جعفر كاظم اوف به امين الضرب ، اصفهان به تهران، ۳ صفر ۱۳۱۰
- ۱۰۱ - حاج محمد حسن امين الضرب به نظام السلطنه مافى، تهران به بوشهر ، ۴ صفر ۱۳۱۰، دفتر كوپيه.
- ۱۰۲ - همو به محمد على امين التجار، تهران به رشت، ۲ صفر ۱۳۱۰، دفتر كوپيه
- ۱۰۳ - همو به ؟، تهران به رنستان، ۲ صفر ۱۳۱۰، دفتر كوپيه
- ۱۰۳ - همو به محمد شفيح اصفهائي ملك التجار تهران به شيراز، ۴ صفر ۱۳۱۰
- ۱۰۵ - محمد على امين التجار به حاج محمد حسن امين الضرب، رشت به تهران، ۲۱ محرم ۱۳۱۰
- ۱۰۶ - همو به همان ، ۱۴ محرم ۱۳۱۰
- ۱۰۷ - همو به همان ۲۱ محرم ۱۳۱۰
- ۱۰۸ - محمد على امين التجار به حاج محمد حسن امين الضرب، رشت به تهران، ۲۰ محرم ۱۳۱۰
- ۱۰۹ - همو به همان ، ۲۸ محرم ۱۳۱۰
- ۱۱۰ - همو به همان ۱۱ محرم ۱۳۱۰
- ۱۱۱ - همو به همان ۱۴ محرم ۱۳۱۰
- ۱۱۲ - همو به همان.
- ۱۱۳ - غلامعلى ساروى به حاج محمد حسن امين الضرب، سارى به تهران ، ۱۶ صفر ۱۳۱۰
- ۱۱۴ - سيد عبدالرحيم معين التجار به حاج محمد حسن امين الضرب ، كرمان به تهران، ۳۰ ربيع الاول ۱۳۱۰.
- ۱۱۵ - همو به همان. ۲۰ محرم ۱۳۱۰

- ۱۱۶- همو به همان ۲۴ محرم ۱۳۱۰
- ۱۱۷- آقا سید علی نطنزی به حاج محمد حسن امین‌الضرب ، کاشان به تهران ،  
۱۹ صفر ۱۳۱۰
- ۱۱۸- محمد شفیق اصفهانی ملك‌التجار به حاج محمد حسن امین‌الضرب ، شیراز  
به تهران ، ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۱۰
- ۱۱۹- حاج محمد رحیم اصفهانی به حاج محمد حسن امین‌الضرب ، تبریز به تهران ،  
۹ محرم ۱۳۱۰
- 120- J. C. Rich: 'Narrative of a Journey.' op. cit. p. 234.
- 121- J. B. Fraser: 'A Journey into khorassan'. op. cit.  
p. 66.
- 122- N. Longmate: 'King cholera' p. 5
- ۱۲۳- گزارش به وزارت امور خارجه ایران ۱۲۵۲ ق (بی‌امضا) ، اسناد ایران.
- ۱۲۴- وقایع اتفاقیه ، شماره ۴۵
- ۱۲۶- دستور امیر کبیر به اسکندر خان حاکم کرمانشاهان ، ذیحجه ۱۲۶۷ ، به نقل:  
فریدون آدمیت ، «امیر کبیر و ایران» ، چاپ چهارم ، تهران ، خوارزمی ۱۳۵۴ ،  
ص ۳۳۴.
- ۱۲۷- میرزا آقاخان نوری به فرخ‌خان امین‌الملک ، ۲۵ ذیعقده ذیحجه ۱۲۷۴ ، اسناد  
فرخ‌خان ، جلد سوم ، ص ۳۰۵
- ۱۲۸- همان مأخذ. ص ۳۰۶
- ۱۲۹- اسناد فرخ‌خان ، جلد ۴. ص ۶۱
- ۱۳۰- گزارش به میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک ، استانبول به تهران ، شعبان ۱۲۸۲  
اسناد ایران.
- ۱۳۱- دکتر طولوزان به اعتضاد السلطنه ، ۱۲۸۴ ق. مجموعه اسناد اعتضاد السلطنه
- ۱۳۲- روزنامه ملتی ، جمادی‌الاولی ۱۲۸۵
- ۱۳۳- «قواعد مجمع حفظ‌الصحه» ، ۹ جمادی‌الاولی ۱۲۸۵ ، روزنامه ملتی  
شماره ۲۱
- ۱۳۴- «دستور العمل حافظ‌الصحه دولت علیه ایران» ، همان روزنامه ، همان شماره
- ۱۳۵- گزارش از استرآباد به تهران ، ۱۲۸۴ ق. اسناد ایران
- ۱۳۶- ۸ رجب ۱۲۸۷. اسناد ایران.
- ۱۳۷- تلگراف افتخار السلطنه به مجدالدوله ، کرمانشاه به تهران ، ۸ رجب ۱۲۸۷

- اسناد ایران. اسناد ایران. اسناد ایران. اسناد ایران. اسناد ایران. اسناد ایران. اسناد ایران. اسناد ایران. اسناد ایران. اسناد ایران.
- ۱۳۸- اعتضاد السلطنه به نصرالله خان، ۸ رجب ۱۲۸۷. اسناد ایران
- ۱۳۹- همان مأخذ.
- ۱۴۰- «گزارش اداره حفظ الصحه دولت علیه ایران، مجلس مرکزی دارالخلافه». خطی، ۱۵ محرم ۱۳۰۷. اسناد آقای ارگانی.
- ۱۴۱- محمدحسن خان اعتماد السلطنه: «خلسه، خوابنامه»، بکوشش محمد کتیرائی تهران، طهوری، ۱۳۴۸، ص ۱۳۸
- ۱۴۲- مشیرالاطبا: «رسالة ویاثیه».
- ۱۴۳- اعتماد السلطنه: «روزنامه خاطرات». ص ۴۷۰
- ۱۴۴- همان مأخذ. ۱۷ محرم ۱۳۱۰، ص ۹۴۷
- ۱۴۵- حاج محمد حسن امین الضرب به محمد علی امین التجار، تهران به رشت، ۳ ذیحجه ۱۳۰۹. دفتر کوییه.
- ۱۴۶- از همو به حاج ابوالقاسم ملک التجار، تهران به مشهد، ۴ ذیعقده ۱۳۰۹ دفتر کوییه.
- ۱۴۷- سید عبدالرحیم معین التجار به امین الضرب، کرمان به تهران، ۱ جمادی الاولی ۱۳۱۰.
- ۱۴۸- گزارش از استانبول به تهران ۱۲۸۲ ق. اسناد ایران.
- ۱۴۹- گوینو: «سه سال در ایران»، ص ۹۴.
- ۱۵۰- محمد باقر طهرانی به حاج محمد حسن امین الضرب، قم به تهران، ۲۴ محرم ۱۳۱۰
- ۱۵۱- «رسالة فردوسیة»، خطی. دانشگاه. ۳۷۶۶، ص ۳۰-۳۱
- ۱۵۲- گزارش نماینده ایران از استانبول به تهران، ۱۲۸۲، اسناد ایران.
- ۱۵۳- از رسائل بدایع نکار، به نقل: «افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر شده دوران قاجار»، تألیف فریدون آدمیت و هما ناطق، ص ۲۴۱. (این کتاب زیر چاپ است).
- ۱۵۴- «روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه» ۹۵۰
- ۱۵۵- عبدالحسین دامغانی: یادداشت های سفر آذربایجان، خطی، ۱۲۹۷.
- ۱۵۶- شیخ ابراهیم زنجانی: «سرگذشت من»، خطی، دانشگاه، ص ۳۱
- ۱۵۷- عبدالرحیم طالیوف: «کتاب احمد»، استانبول، چاپ سنگی، ۱۳۱۱، ص ۵۸
- ۱۵۸- عریضه تجار کرمان، ۱۳۱۰ در پرونده سید عبدالرحیم معین التجار.



۱۵۹- سید عبدالرحیم معین التجار به حاج محمد حسن امین الضرب، کرمان به

تهران، ۲ صفر ۱۳۱۰. ۷۸۷/۱۳۱۰

۱۶۰- همو به همان، ۱ جمادی الاولی ۱۳۱۰

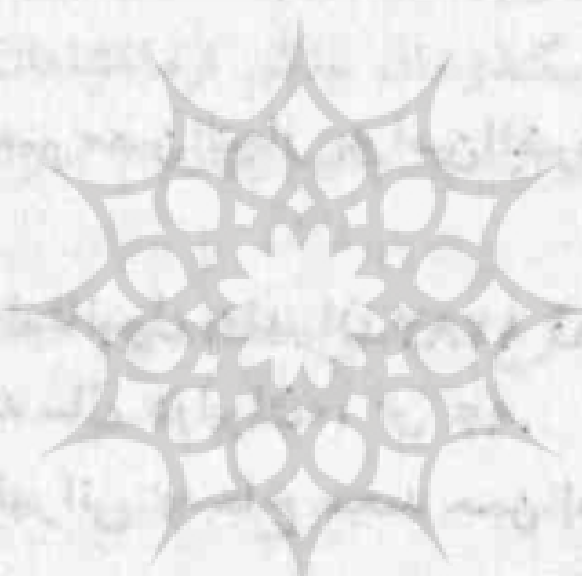
۱۶۱- حاج محمد حسن امین الضرب به محمد شفیق اصفهانی ملک التجار، تهران

به شیراز، ۴ صفر ۱۳۱۰

162- Rodrick McGrew: «Russia and the cholera». u.w.p. 1965. p. 165.

\* زبده این مقاله بصورت سخنرانی در ششم اسفندماه سال جاری در انجمن علوم

اجتماعی ایراد گردید.



ژوئیه شکار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
ژانر علمی و تحقیقاتی  
مجله علمی و تحقیقاتی